

بررسی پیوند بین اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک

سیدابراهیم حسینی نسب*

بهرروز نیک‌آمیز**

چکیده

از دهه ۱۸۹۰ میلادی، علم اقتصاد با عنوان نئوکلاسیک یاد شده است. به طور دقیق‌تر، اقتصاد سیاسی کلاسیک به اقتصاد نئوکلاسیک تغییر نام داده است. ابداع اصطلاح نئوکلاسیک در سیر تاریخ اندیشه اقتصادی کاربرد وسیعی را ایجاد کرده است و افراد متعددی چنین اصطلاحی را به کار برده‌اند. از آنجایی که مارشال در تعیین یا اثبات پیوستگی میان اقتصاد نهایی‌گرایی با اقتصاد سیاسی کلاسیک نسبت به دیگر بنیان‌گذاران مشتاق‌تر بود، او در پس ریشه اصطلاح نئوکلاسیک قرار دارد. مارشال درصدد بود نوعی پیوند و پیوستگی را میان اقتصاد نهایی‌گرایی و کلاسیک نشان دهد. بالاتر از آن، مارشال در تلاش بود که نشان دهد اقتصاد نئوکلاسیک تداوم اقتصاد سیاسی کلاسیک است. در این مقاله با استفاده از مستندات کتابخانه‌ای و روش تحلیلی - توصیفی نشان خواهیم داد چنین انتسابی (نئوکلاسیک) به مفهوم پیوستگی میان اقتصاد کلاسیک و نهایی‌گرایی و به معنای ادامه راه کلاسیک، صحیح نیست. از همین رو، با رجوع به نظریات ارزش و توزیع، عدم پیوستگی بین نظریات ارزش و توزیع کلاسیک، نهایی‌گرایی و مارشال را نشان خواهیم داد. همچنین، با اشاره به دیگر وجوه متمایز کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها، بر نادرست بودن چنین انتسابی تأکید خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد کلاسیک، اقتصاد نهایی‌گرایی، اقتصاد نئوکلاسیک، نظریه

* دانشیار گروه اقتصاد، دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس hoseinie@modares.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اقتصادی، دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده)

مسئول z.nikamiz@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۱۵

ارزش، نظریه توزیع، آلفرد مارشال.

۱. مقدمه

آغاز شکل‌گیری اندیشه نئوکلاسیک به اوایل دهه ۱۸۷۰ میلادی بازمی‌گردد که مکتب نهایی‌گرایان به وجود آمد و اقتصاد نئوکلاسیک نسخه تکامل‌یافته مکتب نهایی‌گرایی است. آلفرد مارشال (Alfred Marshal) نام نئوکلاسیک را تثبیت کرد (در عین حال معروف است که ویلن نخستین بار اصطلاح نئوکلاسیک را به کار برده است) و هدف وی آن بود که نوعی پیوند را میان آن و اندیشه کلاسیک نشان دهد. بالاتر از آن، مارشال در تلاش بود که نشان دهد فکر نئوکلاسیک، تداوم فکر کلاسیک است (دادگر و نمازی، ۱۳۹۰: ۶۴-۶۷). آلفرد مارشال با ترکیب طرف عرضه و تقاضا در تعیین ارزش، سنتزی به وجود آورد که بعداً عنوان نئوکلاسیک را کسب می‌کند. چنین سنتزی، در واقع احیا و نوسازی اقتصاد سیاسی کلاسیک و از همه مهم‌تر نظریه توزیع و ارزش آن به حساب آورده می‌شود که تقریباً در نتیجه انقلاب نهایی‌گرایی به محاق رفته و فراموش شده بود. در نتیجه، چنین سنتز و تلفیقی است که عنوان نئوکلاسیک به‌عنوان تداوم و ادامه راه کلاسیک مطرح می‌گردد.

این در حالی است که برخی ابداع اصطلاح نئوکلاسیک را به مفهوم ادامه راه کلاسیک نمی‌پذیرند و ابداع چنین اصطلاحی را نادرست می‌پندارند؛ مثلاً، میلن زافیروسکی (Milan Zafirovski, 1999) بر آن است که اقتصاد پسا-کلاسیکی که از دهه ۱۸۷۰ میلادی بیان می‌شود، اقتصادی غیر کلاسیک است تا نئوکلاسیک. این مسئله به‌خصوص در مورد نظریه ارزش (قیمت) و توزیع در اقتصاد خرد صادق است. به نظر وی، انتساب اصطلاح نئوکلاسیک به مفهوم ادامه راه اقتصاد کلاسیک، انتسابی نامناسب است. کیا. ام. ارمازابل (Kepa. M. Ormazabal, 2005) اقتصاد نئوکلاسیک را نه تنها استمرار و تداوم اقتصاد کلاسیک نمی‌داند، بلکه آن را دارای گسست اساسی با اقتصاد کلاسیک می‌داند و ابداع و انتساب چنین اصطلاحی (نئوکلاسیک) را گمراه‌کننده می‌داند. به نظر او، درحالی‌که اقتصاد کلاسیک بر سود به‌عنوان موتور محرک اقتصاد سرمایه‌داری تمرکز می‌کند، اقتصاد نئوکلاسیک از مبادله و نه از سود آغاز می‌کند.

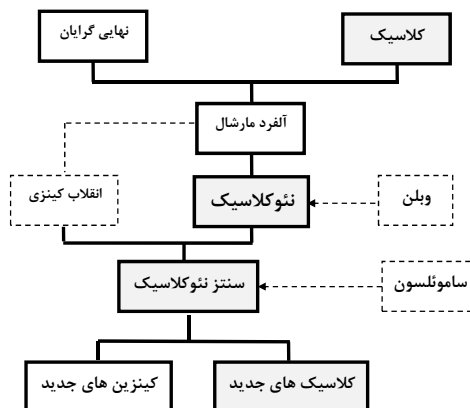
هدف ما در این مقاله بحث پیرامون همین مسئله است. به عبارت دیگر، بحث درباره این مسئله که آیا انتساب و ابداع اصطلاح نئوکلاسیک به واقع نشان‌دهنده تداوم و پیوستگی با اقتصاد سیاسی کلاسیک است یا خیر. از همین رو، با استفاده از مستندات

کتابخانه‌ای و روش تحلیلی - توصیفی این مسئله را بررسی خواهیم کرد. بنابراین، با رجوع به نظریات ارزش و توزیع، عدم پیوستگی بین نظریات ارزش و توزیع کلاسیک، نهایی‌گرایی و مارشال را نشان خواهیم داد. در واقع، نقطه جدایی کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها مقدم بر هر چیزی مربوط به نظریه‌های ارزش و توزیع است. همچنین، با اشاره به دیگر وجوه متمایز کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها، نشان خواهیم داد انتساب اصطلاح نئوکلاسیک به مفهوم تداوم، پیوستگی و ادامه راه کلاسیک صحیح نیست.

بر این اساس، در بخش دوم مقاله به معنا، مفهوم و ریشه‌های اصطلاح نئوکلاسیک اشاره‌ای خواهیم داشت؛ در بخش سوم مقاله به بررسی نظریات ارزش کلاسیک، نهایی‌گرایی و مارشال خواهیم پرداخت؛ بخش چهارم را به نظریات توزیع کلاسیک و نئوکلاسیک اختصاص خواهیم داد؛ در بخش پنجم به دیگر وجوه متمایز اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک اشاره خواهیم کرد؛ در بخش پایانی مطالب را جمع‌بندی خواهیم کرد.

۲. معنا، مفهوم و ریشه‌های اصطلاح نئوکلاسیک

ابداع اصطلاح نئوکلاسیک کاربردها و معانی متفاوتی را دربر می‌گیرد؛ مثلاً، کینز آن دسته از افرادی که قانون سه را رها کرده‌اند، نئوکلاسیک می‌نامد (Zafirovski, 1999: 48). معروف است که اصطلاح نئوکلاسیک را نخستین بار ویلن به منظور مشخص‌ساختن اقتصاد مارشالی استفاده کرده است. به نظر می‌رسد چنین انتسابی به دلیل پیوستگی بین نظریه‌های اقتصادی نهایی‌گرایی و اقتصاد کلاسیک است. البته، ویلن به هر تشابهی در ساختار نظری میان اقتصاد مارشالی و اقتصاد کلاسیک متوسل نشد. ویلن اقتصاد مارشالی را تحت عنوان نئوکلاسیک بیان کرد، زیرا اشتراکاتی مثل رویکرد فایده‌گرایی با کلاسیک‌ها داشت و همچنین روان‌شناسی لذت‌گرا را به کار می‌گرفت (Aspromourgos, 1986: 266؛ اسپروگورموس، ۱۳۸۱: ۶۹).



نمودار ۱. کاربردهای اصطلاح نئوکلاسیک

هیکس و استیگلر کاربرد اصطلاح نئوکلاسیک را با در نظر گرفتن تمام نهایی گرایان از جمله جونز، منگر و کلارک گسترش دادند. بیشتر نویسندگان بعد از هیکس و استیگلر این اصطلاح را به شکل جامع تری به کار می بردند. لذا، معنای آغازین خود را از دست داد. اصطلاح به جای توصیف اقتصاد مارشالی و پیوستگی آن با کلاسیک، به استفاده از ریاضیات و محاسبات دیفرانسیل و انتگرال، نظریه بهره وری نهایی و تمرکز روی قیمت های نسبی مرتبط شد (Colander, 2000: 131).

مارشال از افراد تأثیرگذار دیگری است که در پس ریشه اصطلاح نئوکلاسیک قرار دارد. هدف وی آن بود که نوعی پیوند را بین اندیشه کلاسیک و نئوکلاسیک نشان دهد. بالاتر از آن، مارشال در تلاش بود که نشان دهد فکر نئوکلاسیک، تداوم فکر کلاسیک است (دادگر و نمازی، ۱۳۹۰: ۶۷). لذا، با ترکیب طرف عرضه و تقاضا در تعیین ارزش، سنتزی به وجود آورد که بعداً عنوان نئوکلاسیک را کسب می کند.

همچنین، اصطلاح سنتز نئوکلاسیک به تلاش های ساموئلسون در جهت ترکیب دو نظریه کلاسیک و کینزی نسبت داده می شود. در اواسط دهه ۱۹۵۰، ساموئلسون اجماعی را که در اقتصاد کلان به ویژه در امریکا در حال پدیدار شدن بود، سنتز نئوکلاسیک نامید. ساموئلسون بیشتر دغدغه یک همگرایی در سطح کلان دارد تا معرفی مکتب نئوکلاسیک و نئوکلاسیک مورد نظر ساموئلسون نوعی اقتصاد مختلط از الگوهای مربوط به کینزی ها و کلاسیک هاست (گرجی و مدنی، ۱۳۸۴: ۵-۱۱؛ اسنودان و وین، ۱۳۸۲: ۶۷). سنتز نئوکلاسیک ها تا اواسط دهه ۱۹۷۰ در اقتصاد

کلان موفق بوده است؛ ولی از دهه ۱۹۷۰ به بعد مورد بحث و انتقاد قرار گرفت، که نتیجه این بحث و جدال پیدایش دو مکتب جدید در اقتصاد کلان بوده است که به نام‌های کلاسیک جدید و کینزین‌های جدید شناخته شده‌اند (همان: ۶۶-۶۹؛ دادگر، ۱۳۸۹: ۵۰۸؛ گرجی و مدنی، ۱۳۸۴: ۷، ۱۶-۱۷).

۳. نظریه‌های ارزش

در ادبیات اقتصادی بحث‌های بسیاری راجع به این‌که ارزش هر کالا چیست و چگونه باید تعیین شود، صورت گرفته است. حجم عمده‌ای از نظریه‌ها به بحث پیرامون هزینه‌های تولید می‌پردازد؛ مثلاً، مکتب کلاسیک (به‌ویژه اسمیت و ریکاردو) ارزش هر کالا را ناشی از میزان کار به‌کاررفته در آن می‌داند. در این نظریه، جوهر برابر و مشترک در همه کالاها کار انجام‌شده برای تولید آنهاست و این عامل آنها را قابل قیاس و نرخ‌گذاری می‌کند. در حالت کلی، نظریه‌هایی از دسته فوق به نوعی منادی این گزاره هستند که عوامل هزینه و بخش عرضه تعیین‌کننده ارزش‌ها هستند. در دهه ۱۸۷۰، شاهد ظهور مکتب اقتصادی به نام نهایی‌گرایی هستیم که بر آن است طرف تقاضا، نیروی اولیه در تعیین ارزش است. به نظر این مکتب، هیچ کالایی در ذات خود ارزشمند نیست و آنچه تعیین‌کننده ارزش و قیمت کالا است، مطلوبیت و کمیابی آن است. مارشال نیز با واردکردن عامل زمان توانست نقش عرضه و تقاضا را در تعیین ارزش روشن کند. در ادامه به بحث پیرامون نظریات ارزش می‌پردازیم.

۱.۳. نظریه ارزش نهایی‌گرایی

مکتب نهایی‌گرایی بر این نظر است که طرف تقاضا (مطلوبیت) نیروی اولیه در تعیین ارزش است. در کل، نظریه ارزش (قیمت) نهایی‌گرایی به شکل یک نظریه مطلوبیت ظاهر می‌شود که در زیر عناصر اصلی آن ارائه خواهد شد.

۱.۱.۳. مطلوبیت: منشأ ارزش

در حالی که در اقتصاد کلاسیک کار یا هزینه منشأ اصلی ارزش محسوب می‌شود، چنین وضعیتی در اقتصاد نهایی‌گرایی به مطلوبیت نسبت داده می‌شود.

اقتصاددانان کلاسیک با توجه به اهمیت بخش عرضه در اقتصاد، در تعیین ارزش مبادله، نظریه ارزش خود را بر پایه هزینه تولید قرار می‌دهند و نقش مطلوبیت و تقاضا را نادیده می‌گیرند (تفضلی، ۱۳۸۸: ۲۱۷). اساساً، کلاسیک‌ها توجه بسیاری به طرف تقاضای اقتصاد ندارند و بیشتر روی طرف عرضه اقتصاد تأکید می‌کنند و مدعی‌اند که هر چقدر در اقتصاد محصول تولید و عرضه شود، تقاضا برای آن ایجاد می‌شود (شاکری، ۱۳۸۶: ۱۰۵۶-۱۰۵۷). بر این اساس، نظریه ارزش (قیمت) کلاسیک‌ها به وسیله هزینه عوامل تولیدی که در آن به کار رفته است تعیین می‌شود.

این در حالی است که نزد نهایی‌گرایان منشأ اصلی ارزش به مطلوبیت نسبت داده می‌شود. به نظر نهایی‌گرایان، تقاضا نیروی اولیه در تعیین ارزش است. بنابراین، این که هزینه تولید کالایی اندک بوده، در حالی که ارزش (قیمت) آن زیاد است، امری بدیهی است که حاصل مطلوبیت زیاد و کمیابی آن کالا است. در نتیجه، ارزش یک کالا را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن سلیقه مصرف‌کنندگان سنجید و کالایی که هیچ تقاضاکننده‌ای ندارد ارزش آن صفر است، اگرچه هزینه‌های بسیاری صرف آن شده باشد. نهایی‌گرایان تأکید یک‌طرفه‌ای بر بخش تقاضا و مطلوبیت در تعیین ارزش دارند؛ درست برخلاف کلاسیک‌ها که بر عرضه و هزینه تولید در تعیین ارزش تأکید دارند.

۲.۱.۳ تصور ذهنی (سوژکتیو) از ارزش و رد تصور عینی (ابژکتیو) و ذاتی نظریه ارزش هزینه - کار

اقتصاددانان کلاسیک مانند اسمیت و ریکاردو هر یک با مسئله ارزش درگیر بوده‌اند. آن‌ها سرانجام به این نتیجه رسیدند که ارزش هر کالایی از مقدار کاری که برای تولید آن انجام شده، نشئت می‌گیرد. به عبارت دیگر، آن‌ها بر آن بودند که هزینه ارزش را مشخص می‌سازد و ارزش چیزی عینی (ابژکتیو) و قابل اندازه‌گیری است و ارزش هر کالا را می‌توان عیناً با در نظر گرفتن ساعات کار لازم برای تولید آن بیان کرد؛ مثلاً، اگر تولید یک جفت کفش دوبرابر تولید یک شلوار به درازا می‌کشید، ارزش یک جفت کفش دوبرابر شلوار خواهد بود. در نتیجه، در نظریه عینی از ارزش، ارزش مستقل از اقدامات فردی یا ارزش‌یابی‌های ذهنی تعیین می‌شود (Zafirovski, 1999: 50). بنابراین، بر حسب نظریه ارزش کلاسیک‌ها، فقط دلایل عینی تعیین‌کننده ارزش هستند و نظریه هزینه - کار یک نظریه عینی از ارزش محسوب می‌شود (ایسینگ و همکاران، ۱۳۷۴:

(۱۶۰-۱۵۷).

علاوه بر این، نظریه ارزش کلاسیک یک نظریه ارزش مطلق است. ریکاردو به‌صراحت و تأکید از نظریه ارزش - کار یا ارزش مطلق دفاع کرد و تأکید ورزید که ارزش کالاها مقدم بر مبادله و مستقل از آن توسط مقدار کار و تلاش انسان‌ها در جریان تولید معین می‌گردد. به نظر وی، مقدار کار انجام‌شده برای تولید یک کالا ارزش ذاتی یا مطلق آن را شکل می‌دهد و ارزش مبادله‌ای یا قیمت بازار محل بروز این ارزش درونی کالا است. البته، پیش از وی کسان دیگری از جمله آدام اسمیت (Adam Smith) به نوعی نظریه ارزش - کار را مطرح کرده بودند و تلویحاً یا تصریحاً برای کالاها ارزش عینی یا مطلق قائل بودند. با ظهور مکتب‌نهایی‌گرایی در دهه ۱۸۷۰، اقتصاددانان این مکتب به این نتیجه رسیدند که ارزش ذهنی (سویژکتیو) است. در نظر‌نهایی‌گرایان به‌خصوص نظریه ارزش، نوعی جهت‌گیری ذهنی و روان‌شناختی حاکم است. این جهت‌گیری ذهنی (سویژکتیویسم) به این واقعیت اطلاق می‌شود که چیزهای گوناگون به صورت اجتناب‌ناپذیری بنا به اولویت‌ها، سلیقه و ترجیحات شخصی ارزش‌گذاری می‌شوند. برخی افراد مقادیر بالایی را برای کتاب مشخصی می‌پردازند، در حالی که برخی حتی حاضر به خرید آن به قیمت بسیار پایین نیز نیستند. این تفاوت بزرگ از ترجیحات فردی و در نتیجه سویژکتیو نشئت می‌گیرد.

به نظر‌نهایی‌گرایان، کالاها و خدمات در قبال نیازهای انسان‌ها ارزش پیدا می‌کنند، حال خواه مستقیماً نیازی از انسان را برطرف سازند یا وسیله‌ای برای رفع یک نیاز از طریق مبادله باشند. به همین دلیل است که یک کالا می‌تواند ارزش بسیاری برای یک فرد داشته باشد، در حالی که فرد دیگری ارزشی بسیار کمتر برای آن قائل باشد. به این ترتیب، هم طبیعت و هم مقدار ارزش کاملاً سویژکتیو است. کالاها و خدمات همیشه به قسمی برای افراد ارزش دارند و ارزش حاشیه‌ای آن‌ها فقط از طریق این افراد است که می‌تواند مشخص شود. به عبارت دیگر، ارزش در ذهن ناظر است.

از آن‌جا که ارزش کاملاً سویژکتیو است، بنابراین نمی‌توان آن را کمی دانست و اندازه‌گیری کرد. هیچ واحد اندازه‌گیری برای ارزش وجود ندارد که بتوان آن را بین افراد جمع، تفریق، ضرب یا تقسیم کرد. علاوه بر این، ارزش‌گذاری‌های فردی ثابت نیستند، بلکه همیشه در حال تغییرند. ارزش چیزی است که هر فرد آن را با یک‌سری

معیارهای شخصی می‌سجد. هنگام ارزش‌گذاری هر فرد ملاحظات بسیار زیادی از آن‌ها می‌دهد که بسیاری از آن‌ها فقط به خود او مربوط می‌شوند و می‌توانند طوری عمیقاً سوژکتیو باشند که قابل توضیح برای هیچ فرد دیگری نباشند. علاوه بر تأکید بر ذهنی (سوژکتیو) بودن ارزش توسط نهایی‌گرایان، نزد آن‌ها مفهوم ذاتی یا مطلق بودن ارزش جایی ندارد. به عبارت دیگر، ارزش یک شیء در مقایسه معلوم می‌شود و بنابراین ارزش یک مفهوم نسبی است و ارزش ذاتی یا مطلق وجود ندارد. لذا، ارزش ناظر به هیچ عنصر ایجابی یا ذاتی نیست، بلکه صرفاً رابطه‌ای است که در آن دو شیء به‌عنوان کالاهای قابل مبادله در برابر هم قرار می‌گیرند. هر ارزش مبادله‌ای و یا هر قیمتی نهایتاً نسبی است و ارزش یا قیمت مطلق فاقد معناست.

۳.۱.۳ نظریه ارزش (هزینه، کار) کلاسیک در برابر دیدگاه نهایی‌گرایان از ارزش

همان‌طور که از توضیحات بالا مشهود است، نهایی‌گرایان با استفاده از مفهوم مطلوبیت به ارزش جنبه‌ای ذهنی می‌بخشند و به ارزش‌یابی‌های ذهنی افراد در قالب سلاقی و ترجیحات شخصی در طرف تقاضا تأکید می‌ورزند. بنابراین، با تأکید بر ذهنی بودن ارزش، دلایل عینی تعیین‌کننده ارزش را رد می‌کنند. از سوی دیگر، با تأکید بر همین ذهنی بودن ارزش، مفهوم ذاتی یا مطلق بودن ارزش را نفی می‌کنند. به عبارت دیگر، به اعتقاد آن‌ها ارزش یک شیء در مقایسه معلوم می‌شود و ارزش یک مفهوم نسبی است و نه یک مفهوم ذاتی و مطلق. نظریه ارزش نهایی‌گرایان با تأکید بر مطلوبیت و تقاضا و نفی مفهوم ذاتی یا مطلق ارزش، در برابر نظریه ارزش کلاسیک قرار دارد. در نتیجه، همه اقتصاددانان نهایی‌گرا نظریه هزینه — کار ارزش کلاسیک‌ها را رد می‌کنند (Zafirovski, 1999:50).

۲.۳ نظریه ارزش آلفرد مارشال

مارشال بررسی خود را برای تعیین ارزش مبادله از طریق تلفیق نظریات ریکاردو و جونز بیان می‌کند. در نظریه نخست، هزینه تولید معیار و مبنای ارزش مبادله یا قیمت است. در نظریه دوم، مطلوبیت موجب تعیین ارزش مبادله یا قیمت می‌شود. به نظر مارشال، عرضه و تقاضا قیمت را در بازار تعیین می‌کند. پشت منحنی عرضه، منحنی عرضه نهایی و پشت منحنی تقاضا، منحنی مطلوبیت نهایی قرار دارد (تفضلی، ۱۳۸۸:

(۲۶۷).

عرضه و تقاضا به تعبیر خود مارشال شبیه تیغه‌های قیچی است و مارشال نقش عرضه و تقاضا را در تعیین ارزش با استفاده از مثال تیغه‌های قیچی تبیین می‌کند. به عبارت دیگر، با توجه به دوره زمانی که نیروهای عرضه و تقاضا در جهت نیل به تعادل فعال‌اند، عملکرد هر یک از این نیروها در تعیین ارزش متفاوت خواهد بود؛ بدین صورت که اگر دوره کوتاه باشد، عرضه به ذخایری که در دسترس است محدود می‌شود؛ لذا، در دوره کوتاه‌مدت، تیغه فعال تیغه تقاضاست. اگر دوره بلند باشد، عرضه متأثر از هزینه‌های تولید خواهد بود و لذا عرضه و هزینه تولید در دوره بلندمدت در تعیین ارزش یا قیمت فعال خواهد بود (Marshall, 1890: 204).

مفهوم مطلوبیت نهایی در نظریه ارزش مارشال در ارتباط با هزینه تولید به کار می‌رود. برخلاف جونز، اتریشی‌ها و دیگر نهایی‌گرایان تأکید اساسی بر مفهوم مطلوبیت نهایی و طرف تقاضا در تعیین ارزش دارند (Zafirovski, 1999: 55). نهایی‌گرایان اولیه به‌خصوص جونز نگاه انتقادی و تندی نسبت به ریکاردو و کلاسیک‌ها دارند و نظر آن‌ها را مبنی بر نقش عرضه (هزینه تولید) - به‌عنوان تنها عامل تعیین‌کننده ارزش - کم‌دقت می‌دانند؛ به‌ویژه تأکید جونز روی جنبه‌ای از ارزش که کلاسیک‌ها اهمیت کافی به آن نداده بودند، در نوشته‌هایش معروف است: «تحقیق و تکرار زیاد مرا به عقیده‌ای جدید رهنمون ساخته است. بدین شکل که ارزش تماماً به مطلوبیت بستگی دارد. به نظر مارشال، این بیان بیانی یک‌طرفه و ناقص است، همان‌طور که نگاه ریکاردو و کلاسیک‌ها در اهمیت‌دادن به بخش عرضه و هزینه تولید در تعیین ارزش یک‌طرفه است (Marshall, 1890: 483).

زمان عنصری کلیدی است که تناقض تعیین ارزش بین کلاسیک‌ها و نهایی‌گرایان را حل می‌کند. در واقع، زمان عاملی است که کلاسیک‌ها و نهایی‌گرایان به آن توجه کافی ندارند. به عبارت دیگر، زمانی که ریکاردو و کلاسیک‌ها در تعیین ارزش از هزینه تولید و طرف عرضه صحبت می‌کنند، در واقع دوره زمانی بلندمدت را در نظر دارند. همین‌طور وقتی که نهایی‌گرایان و جونز بر مطلوبیت نهایی و طرف تقاضا به‌عنوان عامل اساسی تعیین‌کننده ارزش تأکید دارند، در واقع دوره زمانی کوتاه‌مدت را در نظر دارند. بنابراین، کلید اساسی همه بحث‌هایی که این تناقض و چالش را برانگیخته است، عامل زمان است (Zafirovski, 1999: 55).

از پیامدهای این شیوه تحلیل این است که دیگر جایی برای تمایزی که در مکتب کلاسیک آن همه مورد بحث بوده است باقی نمی‌ماند و آن تمایز میان ارزش (قیمت) طبیعی و ارزش (قیمت) بازار است. به عبارت دیگر، جست‌وجوی معیاری تغییرناپذیر برای اندازه‌گیری ارزش و تغییرات آن متوقف می‌شود. آنچه اهمیت پیدا می‌کند، قیمت‌هایی است که در چهارچوب تعادلی و رقابتی بازار تعیین می‌شوند (باربر، ۱۳۷۰: ۲۰۳). در واقع، مارشال مفهوم‌های دوگانه عرضه و تقاضا را به‌مثابه ابزارهایی برای تعیین قیمت به کار می‌گیرد. ترکیب هزینه تولید (عرضه) و مطلوبیت نهایی (تقاضا) به شکل مفاهیم قیمت عرضه و قیمت تقاضای مارشال ظاهر می‌شوند. قیمت عرضه در واقع منعکس‌کننده هزینه مقادیر متنظری از عوامل تولید مورد استفاده در تولید کالا است که جانشین هزینه تولید می‌شود و مربوط به فروشنده یا تولیدکننده است. قیمت تقاضا قیمتی است که در آن خریداران می‌توانند هر مقدار خاصی از هر چیز را در زمان مشخص پیدا کند که مربوط به مصرف‌کننده یا خریدار است و در ترسیم منحنی تقاضا به کار می‌رود. این دو قیمت به سوی برابری به شکل یک قیمت تعادلی حرکت خواهند داشت، هرچند گاهی قیمت تقاضا بزرگ‌تر از قیمت عرضه خواهد بود و گاهی برعکس (Marshall, 1890:198-199).

قیمت عرضه مارشال همانند قیمت (ارزش) طبیعی در تحلیل‌های کلاسیک منعکس‌کننده هزینه تولید است، اما برخلاف همتای کلاسیکی خود که قیمت طبیعی بر پایه هزینه‌های کل تولید تعیین می‌شود، هزینه‌های نهایی تعیین‌کننده قیمت عرضه توسط هستند (Zafirovski, 1999: 56). به عبارت دیگر، میزان هزینه نهایی در سطح تولید در واقع قیمت عرضه بنگاه را در آن سطح تولید نشان می‌دهد (تفضلی، ۱۳۸۸: ۲۶۴).

با توجه به توضیحات بالا، به نظر می‌رسد نظریه قیمت (ارزش) مارشالی عمدتاً غیرکلاسیک یا نهایی‌گراست تا کلاسیک، چراکه: اولاً همان‌طور که گفته شد، نظریه ارزش مارشال تلفیقی از نظریات کلاسیک و نهایی‌گرایی است. برخلاف کلاسیک‌ها که تمرکز خود را بر بخش عرضه و هزینه تولید در تعیین ارزش گذاشته‌اند و بخش تقاضا را نادیده انگاشته‌اند، نظریه ارزش مارشال تقاضا را به‌عنوان یکی از تیغه‌های قیچی در تعیین ارزش مؤثر می‌داند (باربر، ۱۳۷۰: ۲۰۲). بنابراین، تأکید بر طرف تقاضا و مطلوبیت در تعیین ارزش، یکی از وجوه افتراق نظریه ارزش مارشال و کلاسیک‌هاست.

در چنین مفادی نظریه ارزش مارشال غیر کلاسیک است تا کلاسیک، اگرچه نه ضد کلاسیک!

دیگر این که میان نظریه ارزش مارشال و کلاسیک‌ها در تصور از هزینه‌های تولید و بخش عرضه تفاوت وجود دارد. در حالی که بخش عرضه نزد کلاسیک‌ها معطوف به کار و هزینه‌های تولید است و کلاسیک‌ها توجه خود را بر عوامل مؤثر در قیمت طبیعی متمرکز ساخته بودند، در نظریه ارزش مارشال، ترسیم منحنی عرضه بر محور هزینه نهایی و استفاده از اصل حد نهایی (مارژین) استوار است. به عبارت دیگر، میزان هزینه نهایی در هر سطح تولید در واقع قیمت عرضه بنگاه را در آن سطح تولید نشان می‌دهد. همچنین، استفاده از اصل حد نهایی در نظریه ارزش مارشال در بخش تقاضا و در مفهوم مطلوبیت نهایی مشهود است. ضمناً، مفهوم مطلوبیت نهایی (و استفاده از حد نهایی) در نظریه ارزش مارشال در ارتباط با هزینه نهایی تولید به کار می‌رود. به این اعتبار، نظریه ارزش مارشال بیشتر نهایی‌گراست تا کلاسیک.

۴. نظریه‌های توزیع

به نظر می‌رسد از جمله موارد دیگری که سنتز مارشال با عنوان نئوکلاسیک را رد می‌کند، تمایز میان نظریه‌های توزیع کلاسیک و نئوکلاسیک است. در این بخش، با استفاده از نظریه‌های توزیع کلاسیک و نئوکلاسیک به بررسی این مسئله می‌پردازیم که آیا سنتز مارشالی با عنوان نئوکلاسیک تداوم و ادامه راه کلاسیک است یا خیر و انتساب اصطلاح نئوکلاسیک در چنین مفهومی صحیح می‌باشد یا خیر.

۱.۴ نظریه توزیع کلاسیک

نزد کلاسیک‌ها توزیع درآمد ملی بر حسب عوامل گوناگون تولید و به علت ساختار اجتماعی آن زمان به طبقات اجتماعی (مالکان اراضی، صاحبان سرمایه و کارگران) نسبت داده می‌شود و به وسیله این عوامل ساختاری و اجتماعی، چگونگی توزیع تبیین و شرح داده می‌شود (ایسینگ و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۷۶).

نظریه توزیع کلاسیک‌ها که بیشتر در مورد بخش کشاورزی بحث می‌کند، با سه عامل تولید کار، زمین و سرمایه سروکار دارد. با مشخص بودن کل تولید، سهم هر یک از عوامل را می‌توان تعیین کرد. اجاره برای هر واحد کار برابر است با تفاوت بین تولید

متوسط و نهایی. نرخ دستمزدها از طریق وجوه دستمزد تقسیم بر تعداد کارگران شاغل در سطح حداقل دستمزد تعیین می‌شود. بنابراین، از کل محصول تولیدشده و به فروش رفته، اجاره اولین جزء آن را تشکیل می‌دهد و بقیه بین کارگران و سرمایه‌داران تقسیم می‌شود، در حالی که بهره بخشی از سود است (ناجی میدانی، ۱۳۸۵: ۴۰-۴۵).

۲.۴ نظریه توزیع نئوکلاسیک‌ها

مکتب اقتصاد نئوکلاسیک قیمت عوامل تولید شامل دستمزد، اجاره و سود را در قالب سهم هر یک از عوامل در توزیع درآمد ملی در چهارچوب مبادلات بازار ارزیابی می‌کند. این روش بر سود شخصی و حداکثرسازی مطلوبیت فردی در چهارچوب بازار، تابع تولید و بر مفهوم تعادلی متکی است (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۱۰۷). به نظر نئوکلاسیک‌ها توزیع نتیجه فرایندهای تشکیل قیمت‌ها در بازار است و قیمت عوامل تولید هم شاخص و تعیین‌کننده کمایی نسبی هر یک از عوامل محسوب می‌شود. مبنا و شالوده این نظریه همان به اصطلاح نظریه توزیع مبتنی بر بهره‌وری نهایی است (ایسینگ و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷).

کاربرد نظریه جدید نهایی‌گرایی برای نظریه توزیع اساساً کار دو نفر بود: کلارک در ایالات متحده و فیلیپ ویکستید (Philip Wicksteed) در انگلستان که قوانین توزیع را با استفاده از قضیه اولر (Euler Theorem) هماهنگ کردند (واگی و گروئن‌وگن، ۱۳۸۷: ۳۲۵). در عین حال، این دو نفر در تکامل نظریه بهره‌وری نهایی توزیع تنها نبودند. به نظر کلارک، هرگاه درآمد هر عامل تولید به اندازه بهره‌وری نهایی خود باشد، در شرایط وجود رقابت و در تعادل بلندمدت، نظریه بهره‌وری نهایی چگونگی تعیین و توزیع درآمد عوامل تولید را طوری مشخص می‌کند که محصول کل کاملاً و عادلانه توزیع گردد (تفضلی، ۱۳۸۸: ۲۴۶-۲۴۷). طبق نظریه بهره‌وری نهایی که پایه و اساس نظریه توزیع کلارک است، قیمتی که به عامل تولید پرداخت می‌شود برابر با تولید نهایی آن است؛ مثلاً، نیروی کار دستمزدش را بر اساس تولید نهایی^۱ کسب می‌کند. نیروی کار بر اساس مشارکتی که در تولید محصول دارد پاداش می‌گیرد. نظریه بهره‌وری نهایی راهنمای کارفرمای حداکثرکننده سود در استخدام نهاده‌هاست؛ بدین ترتیب که کارفرما از هر نهاده به مقداری استخدام می‌کند که ارزش تولید نهایی آن نهاده از بهایی که برای آن می‌پردازد، کمتر نباشد. در واقع، در بازار عوامل تولید مثلاً نیروی کار، تقاضای

کار تا آنجا ادامه خواهد یافت که ارزش اضافه تولید پس از استخدام آخرین کارگر از دستمزد وی کم نباشد و کارفرما آنقدر کارگر می‌گیرد تا به نقطهٔ برابری ارزش تولید نهایی و دستمزد دست یابد.

طبق قانون بازده نزولی، با افزایش تعداد کارگران، از نقطه‌ای به بعد تولید نهایی آن‌ها کاهش می‌یابد و چون بازار رقابتی و بنگاه اقتصادی کوچک است، قیمت کالای تولیدی ثابت است. ارزش تولید نهایی در این نظریه منافع نهایی کارفرما را نشان می‌دهد. منحنی دستمزد نیز که دستمزد تعیین شده در بازار است، هزینه‌های نهایی کارفرما را از استخدام کارگر ارائه می‌کند. مثل بازار کالا که نقطهٔ تعادل در $P=MC$ است، این‌جا نیز نقطهٔ تعادل در $VMP=W$ خواهد بود و کارفرما تا رسیدن به این نقطه کارگر استخدام می‌کند (توکلی، ۱۳۸۰: ۷۶).

ویکستید با فرض بازده ثابت نسبت به مقیاس، بر این نظر است که محصول کل ممکن است از طریق نظریهٔ بهره‌وری نهایی بین عوامل تولید توزیع گردد. این نظریه در چهارچوب اصول نظری اقتصاد خرد با قضیهٔ اولر اثبات شدنی است (تفضلی، ۱۳۸۸: ۲۴۶).

مارشال، سپس هیکس و به دنبال آن‌ها بیشتر نظریه‌پردازان اصل بهره‌وری نهایی را فقط عامل تعیین‌کنندهٔ تقاضا برای عامل تولید می‌دانستند. به نظر آن‌ها، قبل از آن‌که نظریهٔ کاملی در مورد تعیین قیمت عوامل تولید ارائه شود، باید عرضهٔ عامل تولید را نیز وارد بحث کرد. با توجه به نظر مارشال و هیکس، می‌باید به تقاضا و عرضهٔ عامل تولیدی هر دو توجه کرد (فرگوسن، ۱۳۸۵: ۴۷۴).

از نظرگاه مارشال، مسئلهٔ توزیع درآمد اساساً همان مسئلهٔ قیمت‌یابی خدمات تولیدی است. حل این مسئله به همان روالی که در مورد قیمت‌یابی کالاها دنبال شده است، جست‌وجو می‌شود. چه در مورد عوامل و چه در مورد کالاها تأثیرات متقابل عرضه و تقاضا به استقرار قیمت‌های تعادل می‌انجامد (باربر، ۱۳۷۰: ۲۰۳). نظریهٔ توزیع درآمد ملی مارشال در واقع کاربرد نظریهٔ ارزش برای قیمت‌گذاری عوامل تولید است. قیمت که با عرضه و تقاضای این عوامل در بازار تعیین می‌شود، برای کارفرمایان اقتصادی هزینه محسوب می‌شود. هزینهٔ عوامل تولید، از طرف درآمد به صورت بهره، دستمزد و سود به عوامل تولید تعلق می‌گیرد. هر یک از درآمدها از طریق تقاطع عرضه و تقاضا در شرایط بازار رقابت کامل به وجود می‌آید (تفضلی، ۱۳۸۸: ۲۷۴).

۳.۴ نظریه توزیع کلاسیک در برابر نئوکلاسیک

همان‌طور که آمد، نزد کلاسیک‌ها توزیع درآمد ملی برحسب عوامل مختلف تولید و به علت ساختار اجتماعی آن زمان به طبقات اجتماعی نسبت داده می‌شود و به وسیله این عوامل ساختاری و اجتماعی، چگونگی توزیع تبیین و شرح داده می‌شود. اصولاً، اقتصاددانان کلاسیک مثل آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و سایرین عوامل تولید را به سه گروه تقسیم‌بندی می‌کنند: زمین، نیروی کار و سرمایه و بازدهی هر عامل تولید را به‌عنوان درآمد طبقه اجتماعی مربوطه لحاظ می‌کردند. آن‌ها نگران توزیع درآمد میان سه طبقه اجتماعی بزرگ یعنی زمین‌داران، کارگران و سرمایه‌داران بودند (شاگری، ۱۳۸۶: ۳۶۲).

در قالب الگوی توزیع درآمد کلاسیک، نظام توزیع درآمدی بر اساس تقسیم برونزای تولید بین عوامل مختلف بنا می‌شود. این در حالی است که در اقتصاد نئوکلاسیک، قیمت‌گذاری عوامل تولید مطابق قانونی مشابه مطلوبیت نهایی و به شکل یک نظریه ذهنی بیان می‌شود (Zafirovski, 1999: 52). در واقع، با تدوین نظریه مطلوبیت نهایی در ادبیات اقتصادی، این اندیشه به تعیین قیمت عوامل هم پیوند خورد و اصل مطلوبیت نهایی در حوزه تولید به شکل نظریه بهره‌وری نهایی ظاهر شد (دادگر، ۱۳۸۹: ۳۷۱).

نظریه توزیع مبتنی بر بهره‌وری نهایی مبنا و شالوده نظریه نئوکلاسیک است. در این نظریه، سهم‌های درآمد بر حسب وظیفه خاصی که به هر یک از عوامل تولید محول گردیده است، نگریسته می‌شود و چنین پنداشته می‌شود که درآمد هر عامل متناسب با تولید نهایی آن عامل است؛ مثلاً، نیروی کار دستمزدش را بر اساس تولید نهایی کسب می‌کند و بر اساس مشارکتی که در تولید محصول دارد پاداش می‌گیرد (توکلی، ۱۳۸۰: ۷۴؛ باربر، ۱۳۷۰: ۲۰۴). بنابراین، دستمزد نیروی کار درونزا در نظر گرفته می‌شود و آن تابعی از تولید نهایی نیروی کار است (شاگری و مالکی، ۱۳۸۸: ۶۲). مکتب اقتصاد نئوکلاسیک با این طرز ارائه از نظریه توزیع در واقع الگوی توزیع درآمد کلاسیک را رد کرده است (باربر، ۱۳۷۰: ۲۰۴).

از دیگر وجوه تمایز میان نظریات توزیع کلاسیک و نئوکلاسیک اصل (قیمت و) تقاضای مشتق است که نظریه توزیع نئوکلاسیک را غیر کلاسیک خواهد ساخت. طبق

این اصل، تقاضا برای هر عامل تولید از تقاضا برای کالاها و خدماتی که این عوامل تولید در آنها به کار می‌رود مشتق می‌شود (شاکری، ۱۳۸۶: ۳۶۴). در واقع، عرضه‌کنندگان عوامل تولید همان تقاضاکنندگان کالاها و خدمات هستند که از طریق فروش عوامل تولیدی می‌توانند قدرت تقاضا کردن را به دست آورند. همچنین، تقاضاکنندگان عوامل تولیدی در واقع همان عرضه‌کنندگان کالاها و خدمات هستند که برای تولید کالاها و خدمات به عوامل تولید احتیاج دارند و برای خرید آنها در بازار، قیمت مناسب آنها را پرداخت می‌کنند. بنابراین، می‌توان دریافت که در واقع تقاضا برای یک عامل تولیدی بستگی دارد به این که این عامل در تولید چه کالایی مؤثر است و وضعیت فروش کالای مزبور چگونه است. به این دلیل است که منحنی تقاضا برای یک عامل تولیدی را منحنی تقاضای مشتق شده می‌نامند. چون در روند استخراج تقاضا برای عامل تولیدی مشاهده خواهیم کرد که منحنی تقاضا برای یک عامل تولیدی از بازار کالای تولیدشده توسط آن عامل تولیدی استخراج می‌گردد. به عبارت دیگر، تقاضای یک بنگاه تولیدی برای یک عامل تولیدی از توانایی بنگاه در فروش محصولش به دست می‌آید (عبادی، ۱۳۸۴: ۱۵۹-۱۶۱).

اصل (قیمت و) تقاضای مشتق بدین معناست که سهم‌های توزیعی یا درآمد عوامل تولید از طریق قیمت و تقاضای محصول تعیین می‌شود. به عبارت دیگر، تقاضا برای عوامل تولید مثل نیروی کار نهایتاً از طریق تقاضا برای کالاهای مصرف‌شده تعیین می‌شود؛ به‌ویژه طبق نظر مارشال، منحنی تقاضا برای هر عامل تولید از تقاضای کالای تولیدشده توسط آن عامل مشتق می‌شود و بنابراین تقاضا برای عوامل تولید غیرمستقیم است و از تقاضای مستقیم برای محصولات مشتق می‌شود. بنابراین، این اصل دلالت دارد بر این که هزینه‌ها یا قیمت عوامل و یا سهم‌های توزیعی در نظریه توزیع نئوکلاسیک از طریق قیمت و تقاضای محصولات تعیین می‌شود. درست برخلاف کلاسیک‌ها که طبق نظر آنها هزینه‌ها قیمت را تعیین می‌کنند، نزد نئوکلاسیک‌ها هزینه‌ها (قیمت عوامل تولید و سهم‌های توزیعی) از قیمت (و تقاضای) محصولات مشتق می‌شود و در واقع قیمت‌ها هزینه‌ها را تعیین می‌کند (Zafirovski, 1999: 52-53).

۵. دیگر وجوه متمایز میان مکاتب اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک

علاوه بر نظریه‌های ارزش و توزیع، وجوه متمایز دیگری میان مکاتب اقتصاد کلاسیک

و نئوکلاسیک وجود دارد که پیوند و پیوستگی میان این دو مکتب را دشوار می‌سازد. در ذیل به سه مورد از این موارد اشاره خواهیم کرد.

۱.۵ جدایی امور ارزشی و هنجاری از اقتصاد سیاسی کلاسیک و علمی تلقی کردن اقتصاد نزد نئوکلاسیک‌ها

اقتصاددانان مکتب اقتصاد نئوکلاسیک در اواخر قرن نوزدهم با نظریه‌هایی که ارائه دادند، اقتصاد کلاسیک را از بقایای مبانی ارزشی و جنبه‌های اخلاقی و دستوری (Normative) جدا ساخته و با توسل به ابزارهای تحلیل علمی عینیت بیشتری به مطالعه رفتار افراد و بنگاه‌های اقتصادی در چهارچوب اصل مطلوبیت و مکتب اصالت فرد عرضه می‌کنند. با این تحول متدلوژیک که محتوای فلسفی و سیاسی عمیقی دربر دارد، اقتصاد به صورت دانش اثباتی ظاهر می‌شود که می‌تواند هرچه بیشتر از فلسفه و حقوق اخلاقی فاصله بگیرد و نتایج تحلیل‌های انتزاعی خود را در زمینه رفتار اقتصادی فرد و جامعه با دقت و صراحت بیشتری بیان دارد. این اندیشمندان اقتصادی با توسل به تجزیه و تحلیل‌های مقداری، می‌کوشند رفته‌رفته جنبه‌های فلسفی و توصیفی محض را که مایه اختلاف‌نظر میان مکاتب فکری اقتصاد بوده است، کنار گذاشته و به جای اقتصاد سیاسی یک علم اقتصاد به وجود آورند که همانند فیزیک و مکانیک نظری، با مفاهیم قابل اندازه‌گیری و قضایای اثباتی مبتنی بر استدلال علمی محض سروکار داشته باشند (ناظمان، ۱۳۷۵: ۲۸). لذا، اقتصاد پس از آن از عناصر هنجاری و عناصر غیر حداکثرسازی منافع اقتصادی تهی گردید و به علم قیمت و رفتار فردی تقلیل می‌یابد و گویی به علم اقتصاد محض تبدیل می‌گردد (نمازی و دادگر، ۱۳۹۰: ۳۹).

با تلاش جونز و مارشال، علم اقتصاد تقریباً جای اقتصاد سیاسی را گرفت و به دنبال نقش مارشال بود که اقتصاد سیاسی از فلسفه اخلاق جدا شد (همان: ۳۶). در نتیجه، از زمان انقلاب نهایی‌گرایی شاهد استفاده علم اقتصاد به جای اصطلاح اقتصاد سیاسی هستیم (Zafirovski, 1999: 47). جونز یکی از شخصیت‌های اصلی در انتقال از اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد است. وی مشابهت گسترده‌ای میان علم اقتصاد و علوم طبیعی می‌دید و تأکید بسیاری بر پایه آماری و ارتقای تکنیک‌های اقتصاددانان داشت (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۶). وی بر آن بود که یکی از موضوعاتی که مورد غفلت اقتصاددانان

واقع شده، توجه به ماهیت علم اقتصاد است. وی به صراحت اعلام می‌کند که اگر قرار باشد اقتصاد یک علم باشد، بایستی یک علم ریاضی باشد. وی به سادگی استدلال می‌کند که چون اقتصاد با کمیت‌ها سروکار دارد، بایستی با ریاضیات عجین باشد و نمی‌توان یک علم مفید و مناسب اقتصاد داشت مگر این‌که در آن از ریاضیات استفاده شود (اسلاملوئیان، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۹). مارشال از خواستهٔ جونز مبنی بر انتخاب نامی جدید برای این رشته حمایت کرد. اقتصاد برای او علمی با جنبه‌های محض و کاربردی است و بهتر است به جای اصطلاح اقتصاد سیاسی با اصطلاح علم اقتصاد وصف شود. از همین رو، مارشال نام اثر اصلی خود را برخلاف اقتصاددانان کلاسیک پیش از خود او که از عبارت اصول اقتصاد سیاسی استفاده می‌کردند، اصول علم اقتصاد می‌گذارد. مارشال همچون جونز قائل بود که علم اقتصاد در واقع بیشتر به علوم طبیعی شباهت دارد و در جست‌وجوی جایگاهی در مجموعهٔ علوم فیزیکی بود (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۷-۱۶۸). مارشال در عین حال که اقتصاد را رشته‌ای مستقل می‌پنداشت، تنها بر امور اثباتی تکیه نمی‌کرد و قلمرو اقتصاد را وسیع می‌دانست.

منگر (Menger)، بنیان‌گذار مکتب اتریش، بر این نظر بود که اقتصاد به‌عنوان یک علم تنها با رفتارهای فردی مرتبط است و همچنین از قضاوت‌های ارزشی جداست. والر اس، از دیگر اقتصاددانان مکتب نئوکلاسیک، اقتصاد را به سه قسمت محض، علمی و اجتماعی (دستوری) تقسیم می‌کند، ولی خود بیشترین تلاش را برای توسعهٔ اقتصاد محض کرد. والر اس همانند منگر در طراحی علم اقتصاد، می‌کوشید بین ارزش‌های اخلاقی و علم تمایزی آشکار به وجود آورد. از نظر او، ویژگی علم بی‌تفاوتی و بی‌طرفی کامل نسبت به خوب یا بد بودن نتایج مربوط به فرایند شناخت است. در همین راستاست که وی امور اثباتی و دستوری را از هم جدا می‌کند و پیوندی بین نظریهٔ اقتصادی و سیاست اقتصادی قائل نمی‌شود (دادگر، ۱۳۸۶: ۲۵۸-۲۶۲).

جدایی امور اثباتی و هنجاری و علمی تلقی کردن اقتصاد نزد نئوکلاسیک‌ها در حالی است که اقتصاد تا عصر کلاسیک‌ها زیرمجموعهٔ اخلاق، فلسفه و سیاست بوده است (نمازی و دادگر، ۱۳۹۰: ۸۳). بزرگان اقتصاد کلاسیک از جمله آدام اسمیت، استوارت میل و مالتوس اقتصاد را در جهت آموزه‌های اخلاقی می‌دیدند و بر تعالیمی همچون عدالت، خیرخواهی، اصلاح مشکلات مردم، تعادل ثروت‌ها و درآمدها اصرار داشتند. اسمیت عمیقاً متأثر از ارتباط خود با هاجسون بود و متعاقباً هنگامی که در

دانشگاه گلاسکو بر کرسی فلسفه اخلاق نشست، از شیوه‌ای مشابه استاد خود پیروی کرد. برای اسمیت، علم اقتصاد درون این طرح فلسفه اخلاق جای می‌گرفت. مالتوس هم علم اقتصاد را علمی اخلاقی تلقی و به‌روشنی از اسمیت پیروی می‌کند. مالتوس در کتاب *اصول اقتصاد سیاسی* خود اظهار می‌کند که علم اقتصاد سیاسی شباهت بیشتری به اخلاق و سیاست دارد تا به ریاضیات (الوی، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

جان استوارت میل (John Stuart Mill) اقتصاد را به صورت دانشی فارغ از ارزش قبول ندارد. میل به‌خوبی واقف بود که علم اقتصاد فقط متکفل بخش محدودی از واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی است و کاربرد اقتصاد به‌شدت با بسیاری دیگر از رشته‌های فلسفه اجتماعی آمیخته و درهم‌تنیده است. میل به‌طور خاص از ارتباط وثیق میان علم اقتصاد و دانش بالادستی آن یعنی اخلاق، حکمت عملی یا فلسفه سیاسی آگاه بود (یونگرت، ۱۳۸۶: ۱۶۲). از میان کلاسیک‌ها، ریکاردو علم اقتصاد را بیشتر موضوعی فنی می‌دید تا اخلاقی. به نظر ریکاردو، وظیفه اقتصاددانان سیاسی این نیست که نصیحت و توصیه کنند، بلکه وظیفه آنان این است که بگویند چگونه باید ثروتمند شد نه این‌که توصیه کنند بایستی ثروت را به راحت‌طلبی یا تن‌آسایی را به ثروت ترجیح داد. ریکاردو اقتصاد سیاسی را موضوعی محدود می‌دید که نتایج آن با استفاده از منطق قیاسی از مجموعه‌ای فروض انتزاعی و غیرواقعی به دست می‌آمد. وی ضمنی بیان می‌کند که اقتصاد سیاسی علمی دقیق و مشخص همانند ریاضی است. اگرچه ریکاردو در کتاب خود از ریاضیات استفاده بسیار اندکی کرده است، تأثیر وی در علم اقتصاد، انقلابی روش‌شناختی پدید آورد که این رشته را از جایگاه اسمیتی خود دور کرد (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۱-۱۶۲).

۲.۵ رشد اقتصادی کلاسیک در برابر تخصیص منابع نئوکلاسیک

مسئله اساسی و مهم در اقتصاد کلاسیک، رشد اقتصادی نظام سرمایه‌داری در بلندمدت است و آن‌ها با استفاده از روش اقتصاد کلان مسئله رشد اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دهند و در تحلیل خود بر نقش عرضه کل تولید تأکید می‌ورزند (تفضلی، ۱۳۸۸: ۸۲، ۱۰۰). لذا، هرچند در نوشته‌های مکتب کلاسیک موضوعات متنوعی مورد بحث قرار می‌گیرد، در شکل‌گیری مقوله‌های تحلیلی کلاسیک اشتغال خاطر به رشد اقتصادی

چیرگی دارد و موضوع رشد اقتصادی در کانون پژوهش مکتب کلاسیک قرار می‌گیرد (باربر، ۱۳۷۰: ۱۵). از نظر هدف غایی، اقتصاد کلاسیک متوجه یک نظام اقتصادی کلان بود و سعی داشت چگونگی تولید ثروت و تراکم سرمایه و رشد اقتصادی را توضیح دهد. مشکل اصلی این نظام، توزیع محصول میان طبقات اجتماعی بود، به نحوی که اولاً بحران و رکود پیش نیاید و عملکرد خودکار نظام مختل نشود و ثانیاً عدم تعادل‌های اجتماعی آن (هرچند کوتاه و گذرا) با مبانی اخلاقی و ارزشی این نظام که ریشه در حقوق طبیعی و عدالت و انصاف مسیحیت داشت، تعارضی نداشته باشد (ناظمان، ۱۳۷۵: ۳۸).

کلاسیک‌ها بر این باور بودند که مازاد ارزش در تولید پدید می‌آید و نه مبادله. از همین رو، اقتصاد کلاسیک اقتصادی معطوف به تولید است. به نظر کلاسیک‌ها، فراهم‌بودن مازادی که مبنای انباشت سرمایه شود، مسئله‌ای حیاتی است و موفقیت در توسعه اقتصادی همچنین مستلزم استفاده مؤثر از این مازاد بالقوه است (باربر، ۱۳۷۰: ۱۳). تفحص کلاسیک‌ها در باب نظریه‌های ارزش و توزیع نیز در واقع پایه‌ای جهت توضیح و تشریح عملکرد اقتصاد سرمایه‌داری است.

در حالی که اقتصاد کلاسیک بر انباشت سرمایه، سود و مآلاً بر مسئله رشد اقتصادی تمرکز می‌کند و اقتصاد کلاسیک معطوف به تولید است، مسئله اقتصاد به تعبیر نئوکلاسیک‌ها عبارت است از تخصیص بهینه منابع محدود به نیازهای نامحدود. در مرکز تحلیل‌های نئوکلاسیک مسئله تصمیم‌گیری در این امر قرار داشت که چگونه منابع محدود را عاقلانه و سامانمند به کار ببرند (ایسینگ و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۶۶). اقتصاد نئوکلاسیک روی انتخاب‌های افراد (که ترجیحات و باورهای ذهنی را منعکس می‌کند) و تخصیص بهینه منابع معین میان استفاده‌های بدیل تمرکز می‌کند. در واقع، در پس انقلاب نهایی گرایان، شاهد انتقال از تمرکز بر روی انباشت سرمایه و رشد اقتصادی به مسئله تخصیص هستیم. بنابراین، در حالی که مسئله اساسی و مهم در اقتصاد کلاسیک رشد اقتصادی است، نئوکلاسیک‌ها به تخصیص منابع به‌عنوان مسئله اصلی اقتصاد توجه بیشتری دارند.

۳.۵ کلان‌نگری کلاسیک در برابر خردنگری نئوکلاسیک

اقتصاددانان کلاسیک اصولاً عالمان اقتصاد کلان بودند و نه اقتصاد خرد و در نظریه‌های اقتصاد کلاسیک کل‌ها حاکم بودند (نمازی و دادگر، ۱۳۹۰: ۵۹؛ تفضلی، ۱۳۸۸: ۸۲). اقتصاددانان کلاسیک پدیده اجتماعی اقتصادی را بر حسب کل‌ها توضیح می‌دهند. دل‌مشغولی ابتدایی کلاسیک‌ها ویژگی‌های جامعه‌ای همچون جامعه سرمایه‌داری است. از همین رو، اقتصاددانان کلاسیک نظریه‌هایشان را بر حسب طبقاتی همچون مالکان، کارگران و سرمایه‌داران توسعه می‌دهند. لذا، مفهوم طبقه در اقتصاد کلاسیک رایج‌تر از عاملان فردی است. در این روش، اقتصاد ریشه در کل‌گرایی دارد و گروه‌هایی مثل طبقه را در جهت تحلیل پدیده اجتماعی - اقتصادی در نظر می‌گیرد. در نتیجه، روش شناختی منسوب به کلاسیک‌ها را می‌توان کل‌گرایی در نظر گرفت؛ بدین صورت که مبنای نظریه‌های اقتصاد کلاسیک ریشه در رفتار گروه‌های تجزیه‌ناپذیری از افراد مثل کارگران، سرمایه‌داران و مالکان دارد.

در مقابل، در اقتصاد نئوکلاسیک مبنایی به نام فردگرایی روش‌شناختی وجود دارد؛ یعنی، باید در مطالعه و توضیح پدیده‌های اجتماعی، آن را به سطح کنش فردی تقلیل داد. بنابراین، پدیده اجتماعی اصالتاً هویتی مستقل از فرد ندارد. از این نظر، افراد هستند که کل‌ها را تشکیل می‌دهند. در این دیدگاه، پدیده اجتماعی حقیقتی مستقل ندارد و آنچه اصالت دارد فرد است و در مطالعات اقتصادی از این دیدگاه وقتی راجع به پدیده‌های اجتماعی بحث می‌شود، فرد مهم است. در نتیجه، فردگرایی روش‌شناختی اصل یا قاعده‌ای است که دانشمندان علوم اجتماعی (و اقتصاددان) درمی‌یابند که چطور مفاهیم و رفتارهای جمعی (Collective) و پدیده اجتماعی و کلان را به سطح فردی تقلیل دهد و تحلیل پدیده‌های اجتماعی اقتصادی را در سطح فردی جست‌وجو کند (Udehn, 2002: 497). لذا، نزد نئوکلاسیک‌ها دغدغه امور جزئی و فردی (بنگاه و خانوار) مطرح بود و آن‌ها به رفتارهای مربوط به درآمدهای خانوار، دستمزد افراد، سود بنگاه‌های تولیدی و به حداکثرکردن مطلوبیت افراد و حداکثرکردن سود بنگاه‌ها می‌اندیشدند (نمازی و دادگر، ۱۳۹۰: ۶۷؛ دادگر، ۱۳۸۹: ۲۵۵).

بنابراین، برخلاف کلاسیک‌ها که دغدغه امور کلی و کلان داشتند، نئوکلاسیک‌ها به ملاحظات کلان‌کاری نداشتند و نظام اقتصادی را از یک دیدگاه خرد بررسی می‌کردند. به بیان دیگر، کلان‌نگری کلاسیک‌ها ریشه در کل‌گرایی روش‌شناختی و خردنگری نئوکلاسیک‌ها ریشه در فردگرایی روش‌شناختی دارد.

۶. نتیجه‌گیری

هدف این مقاله بحث و بررسی پیرامون درستی ابداع و انتساب اصطلاح نئوکلاسیک است. به عبارت دیگر، بحث درباره‌ی این مسئله که آیا انتساب و ابداع اصطلاح نئوکلاسیک به واقع نشان‌دهنده‌ی تداوم و پیوستگی با اقتصاد سیاسی کلاسیک است یا خیر. بحث شد که ابداع و انتساب اصطلاح نئوکلاسیک به مفهوم ادامه‌ی راه کلاسیک صحیح نیست. برای اثبات این مدعا، در بخش سوم مقاله حاضر به بررسی نظریات ارزش کلاسیک، نهایی‌گرایی و مارشال پرداختیم. در این بخش اشاره کردیم در حالی که در اقتصاد سیاسی کلاسیک کار یا هزینه منشأ اصلی ارزش محسوب می‌شود، چنین وضعیتی در اقتصاد نهایی‌گرایی به مطلوبیت نسبت داده می‌شود. به عبارت دیگر، نهایی‌گرایان منشأ ارزش را مطلوبیت و طرف تقاضا می‌دانند. از طرف دیگر، بر حسب نظریه‌ی ارزش کلاسیک‌ها فقط دلایل عینی تعیین‌کننده‌ی ارزش هستند و نظریه‌ی ارزش هزینه - کار یک نظریه‌ی عینی از ارزش محسوب می‌شود. علاوه بر این، نظریه‌ی ارزش کلاسیک یک نظریه‌ی ارزش مطلق است. این در حالی است که نظریه‌ی ارزش نهایی‌گرایی به شکل یک نظریه‌ی ذهنی مبتنی بر مفهوم مطلوبیت نهایی استوار است. ضمناً، نهایی‌گرایان مفهوم ذاتی یا مطلق بودن ارزش را رد می‌کنند. در نتیجه، نظریه‌ی ارزش نهایی‌گرایی در چنین مفادی ضد کلاسیک خواهد بود و نه نئوکلاسیک.

همچنین، با توجه به نظریه‌ی ارزش مارشال نشان دادیم که نظریه‌ی وی هم بیشتر غیرکلاسیک یا نهایی‌گراست تا نئوکلاسیک. تأکید بر طرف تقاضا و مطلوبیت در تعیین ارزش در نظریه‌ی مارشال یکی از وجوه افتراق نظریه‌ی ارزش مارشال و کلاسیک‌هاست که نشان می‌دهد نظریه‌ی ارزش وی در چنین مفادی غیرکلاسیک است تا کلاسیکی جدید. از طرف دیگر، در حالی که بخش عرضه نزد کلاسیک‌ها معطوف به کار و هزینه‌های تولید است و کلاسیک‌ها توجه خود را بر عوامل مؤثر در قیمت طبیعی متمرکز ساخته بودند، در نظریه‌ی ارزش مارشال ترسیم منحنی عرضه بر محور هزینه نهایی و استفاده از اصل حد نهایی (مارژین) استوار است. در چنین مفادی نظریه‌ی ارزش مارشال بیشتر نهایی‌گراست تا کلاسیک. در بخش چهارم این مقاله با توجه به نظریات توزیع کلاسیک و نئوکلاسیک، در

مورد پیوند و پیوستگی اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک بحث کردیم. نشان دادیم که نظریه توزیع از جمله موارد دیگری است که سنتز مارشال را با عنوان نئوکلاسیک (و به مفهوم ادامه راه کلاسیک) رد می‌کند، چراکه نزد کلاسیک‌ها توزیع درآمد ملی بر حسب عوامل مختلف تولید و به علت ساختار اجتماعی آن زمان به طبقات اجتماعی نسبت داده می‌شود و به وسیله این عوامل ساختاری و اجتماعی، چگونگی توزیع تبیین و شرح داده می‌شود. این در حالی است که مکتب اقتصاد نئوکلاسیک با ارائه نظریه توزیع مبتنی بر بهره‌وری نهایی و همچنین اصل (قیمت و) تقاضای مشتق، الگوی توزیع درآمد کلاسیک را رد می‌کند.

بخش پنجم مقاله حاضر به بررسی دیگر وجوه متمایز اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک می‌پردازد و پیوستگی میان مکاتب اقتصادی کلاسیک و نئوکلاسیک را با استناد به این وجوه متمایز رد می‌کند. در این بخش اشاره داشتیم در حالی که اقتصاد تا عصر کلاسیک‌ها زیرمجموعه اخلاق، فلسفه و سیاست بوده است، نئوکلاسیک‌ها (ضمن جداسازی امور اثباتی و هنجاری) اقتصاد را علمی تلقی می‌کنند. همچنین، اشاره کردیم که برخلاف کلاسیک‌ها که مسئله اساسی و مهم اقتصاد را رشد اقتصادی می‌دانند، نئوکلاسیک‌ها به تخصیص منابع توجه بیشتری دارند. برخلاف کلاسیک‌ها که دغدغه امور کلی و کلان داشتند، نئوکلاسیک‌ها به ملاحظات کلان کاری نداشتند و نظام اقتصادی را از دیدگاه خرد بررسی می‌کردند.

با عنایت به توضیحات و نکات مطرح شده، سنتز مارشال با عنوان نئوکلاسیک و به مفهوم پیوستگی با کلاسیک و ادامه راه آن غیر قابل قبول به نظر می‌رسد و وجود پیشوند «نئو» در اصطلاح نئوکلاسیک به معنای چنین پیوستگی نخواهد بود. در نتیجه، انتساب اصطلاح نئوکلاسیک در چنین معنایی نامناسب به نظر می‌رسد و پیشنهاد برخی محققان مبنی بر حذف چنین اصطلاحی از ادبیات اقتصادی قابل بررسی خواهد بود (Colander, 2000: 129-132; Asproumorgos, 1986: 269).

پی‌نوشت

۱. تولید نهایی به اضافه شدن تولید کل در نتیجه استخدام یک واحد بیشتر از یک عامل برمی‌گردد.

منابع

- اسلاملوئیان، کریم (۱۳۸۳). «مکانیک مطلوبیت و نفع شخصی: نگرشی دوباره به دکترین فایده‌گرایی جونز»، *مجله تحقیقات اقتصادی*، ش ۶۴.
- اسنودان، برایان و هاوارد آر وین (۱۳۸۲). «تکامل اقتصاد کلان جدید»، ترجمه یدالله دادگر، نامه مفید، ش ۳۸.
- احمدی، علی محمد (۱۳۸۲). «آثار سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر توزیع درآمد (مطالعه موردی اقتصاد ایران)»، رساله دکتری اقتصاد، دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.
- یونگرت، ام. (۱۳۸۶). «تمایز اثباتی - هنجاری در علم اقتصاد و تقدم تاریخی آن بر تمایز واقعیت - ارزش»، ترجمه علی نعمتی، *فصلنامه اقتصاد اسلامی*، س ۷، ش ۲۶.
- الوی، جیمز (۱۳۸۴). «تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی»، ترجمه علی نعمتی، *مجله اقتصاد اسلامی*، ش ۱۹.
- اسپرومورگوس، تونی (۱۳۸۱). «آشنایی با مکاتب اقتصادی: مکتب نئوکلاسیک»، ترجمه سیدحسین میرجلیلی، *مجله اقتصادی*، دوره دوم، س ۲، ش ۱۵.
- ایسینگ و همکاران (۱۳۷۴). *تاریخ عقاید و اندیشه‌های اقتصادی ده استاد*، ترجمه هادی صمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس.
- رابر، ویلیام (۱۳۷۰). *سیر اندیشه‌های اقتصادی: بررسی تطبیقی مکتب‌های کلاسیک و نئوکلاسیک و مارکس و کینز*، ترجمه حبیب‌الله تیموری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی).
- بوردرز، ماکس (۱۳۸۹). «دور باطل جدایی ارزش از ارزش‌گذار: ذهنی‌بودن بی‌پایان ارزش»، ترجمه محسن رنجبر، سایت رستاک <http://www.rastak.com/article/print/id/5577>
- تفضلی، فریدون (۱۳۸۸). *تاریخ عقاید اقتصادی (از افلاطون تا دوره معاصر)*، تهران: نشر نی.
- توکلی، احمد (۱۳۸۰). «اقتصاد بازار و توزیع درآمد»، *مجله اقتصاد اسلامی*، ش ۱.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۹). *تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد)*، قم: دانشگاه مفید.
- شاگری، عباس (۱۳۸۷). *اقتصاد کلان: نظریه‌ها و سیاست‌ها*، ج ۲، تهران: پارس نوپا.
- شاگری، عباس (۱۳۸۶). *اقتصاد خرد ۲: نظریه‌ها و کاربردها*، تهران: نشر نی.
- شاگری، عباس و امین مالکی (۱۳۸۸). «تحول در اندیشه توزیع درآمد در قرن بیستم (حرکت از توزیع تابعی به توزیع مقداری درآمد)»، *مجله پژوهشنامه اقتصادی*، س ۹، ش ۴.
- عبادی، جعفر (۱۳۸۴). *مباحثی در اقتصاد خرد (بازارها، تعادل عمومی و اقتصاد رفاه)*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۶). *مقدمه‌ای بر معرفت‌شناختی علم اقتصاد*، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.

غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۶). «ساموئل بیلی و نقد نظریه ارزش مطلق»، سایت رستاک:

<http://rastak.com/article/print/id/786>

فرگوسن، چارلز (۱۳۸۵). *نظریه اقتصاد خرد*، ترجمه محمود روزبهان، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

قدیری اصلی، باقر (۱۳۸۷). *سیر اندیشه اقتصادی*، تهران: دانشگاه تهران.

گرچی، ابراهیم و شیمای مدنی (۱۳۸۴). «بررسی سیر تحول مکتب کلاسیک به نئوکلاسیک و سپس کلاسیک جدید»، *مجله تحقیقات اقتصادی*، ش ۷۰.

مارشال، آلفرد (۱۳۴۰). *اصول علم اقتصاد*، ترجمه حسین موتمن، تهران: دانشگاه تهران.

نمازی، حسین و یدالله دادگر (۱۳۹۰). *اقتصاد متعارف، اقتصاد ارتدکس و اقتصاد اخلاق‌مدار*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

ناظمان، حمید (۱۳۷۵). «چگونه علم اقتصاد علم شد؟»، *مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*، ش ۳.
ناجی میدانی، علی‌اکبر (۱۳۸۵). «بررسی متقابل رشد اقتصادی و توزیع درآمد در ایران (۱۳۴۷-۱۳۷۲)»،
پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.

واگی، جانی و پیتر گروئن‌وگن (۱۳۸۷). *تاریخ مختصر اندیشه اقتصادی (از مرکانتیلیسم تا پول‌ساوری)*،
ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی.

هوروتیز، استیون (۱۳۸۸). «پرسش از استادان: منظور از ارزش اقتصادی چیست؟»، سایت رستاک:

<http://www.rastak.com/article/print/id/3681>

Arnsperger, Christian and Yanis Varoufakis (2006). "What is Neoclassical Economics?", *Post-Autistic Review*, No. 38.

Aspromourgos, Tony (1986). "On the Origins of the Term Neoclassical", *Cambridge Journal of Economics*, No. 10.

Colander, David (2000), "The Death of Neoclassical Economics", *Journal of the History of Economic Thought*, Vol. 22 (02).

Colander, David, Richard Holt and Barkley Rosser (2004). "The Changing Face of Mainstream Economics", *Review of Political Economy, Taylor and Francis Journals*, Vol. 16 (4).

Marshall, Alfred (1890). "Principles of Economics", 8th ed, London: Macmillan. The Online Library of Liberty, <http://oll.libertyfund.org>.

M. Ormazabal, Kepa (2005). "Neo-Classical Economics Is not "Neo", But "Anti"-Classical", *Post-Autistic Review*, No. 30.

Udehn, Lars (2002). "The Changing Face of Methodological Individualism", *Annu Rev, Social*, No. 28.

Zafirovski, Milan (1999). "How Neo-Classical is Neoclassical Economics? With Special Reference to Value Theory", *History of Economics Review*.

Ekelund Jr, Robert B. and Robert F. Hebert (2003). "The Origins of Neoclassical Microeconomics", *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 16, No. 3.

سیدابراهیم حسینی نسب و بهروز نیک‌آمیز ۱۳۳

